بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه 121: دوشنبه 2/4/۱۳۹۹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر این بود که آیا وضو و غسل ضرری در صورتی که انسان علم به ضرری بودنش نداشته باشد صحیح هست یا صحیح نیست. ابتداءً این بحث مطرح شد که اصلاً در صورت علم به ضرری بودن وضو و غسل ما دلیلی بر صحت وضو و غسل داریم یا دلیل بر بطلانش داریم یا نداریم. بعضی‌ها به آیة شریفه وضو و غسل تمسک کرده بودند که بگویند از اطلاقش صحت وضو و غسل استفاده می‌شود. ما بعد از بحث مفصل به این نتیجه رسیدیم که از این آیة شریفه بطلان وضو و غسل ضرری استفاده می‌شود. چون این آیه امر تعیینی به تیمم برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری است داده و این امر تعیّنی هم امر مقدمی هست و نشانة این هست که، حالا بفرمایید امر مقدمی هست یا امر ارشادی هست، ارشاد به بطلان نمازی که با تیمم انجام نشده باشد، در ظرفی که وضو و غسل ضرری هست، شرط صحت نماز را تیمم قرار داده است. بنابراین بدون تیمم نماز چنین شخصی باطل است ولو وضو و غسل گرفته باشد. این چکیدة عرض جلسات قبل ما بود.

حالا بحث این هست که آیا این بطلانی که از آیه استفاده کردیم در صورتی هست که مکلّف علم به ضرری بودن داشته باشد یا در صورت جهل به ضرری بودن هم این بطلان ثابت می‌شود؟ اینجا ممکن است شخصی بگوید اطلاق این «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» اقتضاء می‌کند که شما باید حتماً با تیمم وضو بگیرید. کسی که ولو به خاطر جهل به ضرری بودن با وضو یا غسل، وضو بگیرد به این امر عمل نکرده، بنابراین وضویش باطل است، غسلش باطل است و نمازی که با این وضو و غسل می‌گیرند باطل است. ولی یک اشکالی این تقریب دارد؟ آن اشکال وابسته به یک نکته‌ای هست که حاج آقا آن نکته را اشاره می‌فرمودند. این جهلی که اینجا مطرح هست، دو جور جهل هست. یک موقعی جهل بسیط هست، یعنی شخص شک داشته که وضو و غسل برایش ضرری هست یا ضرری نیست. مثلاً برائت جاری کرده. با برائت جاری کردن، حالا برائت هم جاری نکرده، مثلاً همینجوری وضو و غسل گرفته و نماز خوانده. بعداً متوجه شده که وضو و غسل برایش ضرری بوده. یک صورت هست اصلاً خیال می‌کرده جهل مرکب بوده. خیال می‌کرده که ضرری نباشد. ضرری نیست و بعداً کشف ضرری بودن شده. اینجا حکم مسئله چی است؟

یک بحثی را حاج آقا مطرح می‌فرمودند در مورد این‌که اساساً تکالیف شامل جاهل مرکب به موضوع آن حکم یا غافل نمی‌شود. چون تکلیف به داعی باعثیت و رادعیت مکلف هست. باعثیت و رادعیت هم از اینجا ناشی می‌شود که علم به کبرای تکلیف و علم به صغرای تکلیف حاصل می‌شود و محرکیت در بنده ایجاد می‌کند. حالا یا به این شکل یا لااقل شک می‌کند آن احتمال تکلیف، کبرویاً و صغرویاً بنده را تحریک می‌کند. ولی اگر کسی حتی احتمال تکلیف را ندهد. حالا یا از جهت کبری احتمال را ندهد، یا از جهت کبری هم احتمال را بدهد موضوع را در یک جایی احتمال ندهد این تکلیف نمی‌تواند مورد او را بگیرد. این تقریبی که هست. البته همچنان که توجه دارید این تقریب مبتنی بر مبنای صحیح که انحلال تکالیف هست. مثلاً مبنای احکام قانونیه که مبنای ناتمامی است آن به گونة دیگری باید رفتار بکنیم. ولی بنابر مبنای صحیح که انحلال تکلیف است، تکلیف نمی‌تواند نسبت به فرد جاهل به حکم یا به موضوع جهلاً مرکباً او غفلةً، کسی که کاملاً علم به خلاف دارد یا اصلاً از موضوع غافل هست، یا از حکم غافل هست. اینها را شامل نمی‌شود به دلیل این‌که اصلاً انگیزة تکلیف محرّکیت است. به تعبیر دیگر تکلیف باید صلاحیت داشته باشد در سلسلة علل تحقق شیء قرار بگیرد. نسبت به فرد جاهل و غافل تکلیف نمی‌تواند در سلسلة عللش قرار بگیرد. بنابراین وقتی تکلیف نمی‌تواند در سلسلة علل تحقق آن شیء و مأمور به قرار بگیرد، قهراً چنین تکلیفی لغو است و وقتی لغو شد تکلیف این مورد را نمی‌گیرد. این مبنایی هست که حاج آقا دارند. حاج آقا توضیح هم می‌دادند که مانعی هم ندارد تکلیف مربوط به مختص عالم باشد و جاهل مرکب و غافل را شامل نشود. توضیح می‌دادند که اینجا هیچ مشکل دوری هم در کار نیست ولو دور در افق دید مکلف. چون در موارد دیگر ممکن است دور در افق دید مکلف تصویر بشود ولی اینجور نیست چون تکلیف متوقف است بر علم تقدیری. یعنی تکلیف در حق کسی هست که اگر تکلیف بشود علم پیدا می‌کند، یا التفات پیدا می‌کند، یا احتمال می‌دهد. و احتمال تکلیف هم متوقف هست، احتمال بالفعل تکلیف متوقف بر خود تکلیف است. ولی این قضیة تعلیقیه، تکلیف متوقف بر قضیة تعلیقیه هست که لو جعل التکلیف لاحتمله المکلّف. لو جُعل التکلیف لعلم به المکلّف. لو جُعل التکلیف لالتفت الیه المکلف. حالا کبرویا یا صغرویا. بنابراین نتیجة بحث فقط این می‌شود که فعلیت احتمال تکلیف یا فعلیت علم به تکلیف متوقف است بر احتمال یا فعلیت علم تعلیقی. علم تعلیقی یا احتمال تعلیقی تکلیف را به دنبال می‌آورد، تکلیف هم احتمال یا علم بالفعل را به دنبال می‌آورد که مشکل این است که دوری در مسئله نیست.

این در واقع نتیجة بحث این می‌شود که این تکلیف به تیمم تنها در حق کسی است که علم به تکلیف ولو به نحو احتمال، یعنی ولو در حد شک، ملتفت به تکلیف بشود، احتمال تکلیف را بدهد و جهل مرکب نداشته باشد، علم به خلاف نداشته باشد. در حق او تکلیف هست. بنابراین کسی که غافل از ضرری بودن وضو و غسل بوده است یا خیال می‌کرده است وضو و غسل ضرری نیست. این تکلیف در حق او صادق نیست و تکلیف در حق او صادق نبود اطلاق ادلة وضو و غسل او را شامل می‌شود. چون ادلة وضو و غسل به وسیلة ادلة تیمم مقید شده بود. وقتی ادلة تیمم خاص شد، عالم ادلة وضو و غسل اطلاق پیدا می‌کند نسبت به کسی که نسبت به ضرری بودن وضو و غسل غفلت داشته باشد. یا نسبت به او علم به خلاف داشته باشد و اصلاً احتمالش را هم ندهد. این تقریبی بود که اینجا می‌شود ذکر کرد.

این تقریب را بعداً بررسی می‌کنم ولی اینجا به تناسب این نکته را عرض بکنم. در بحث اجتماع امر و نهی هم یک بحثی هست که فرض کنید در نماز خواندن در زمین غصبی لا تغصب، در حق کسی که واقعاً غصب ازش سر زده ولی ملتفت نبوده است. غصب واقعی صورت گرفته. آیا در حق او هم نمازش باطل هست یا باطل نیست، پاسخ مطلب این هست که نماز باطل نیست، به دلیل این‌که بین وجوب نماز و حرمت غصب در مرحلة ملاکات تنافی وجود ندارد آن تنافی که وجود دارد در مرحلة فعلیت و محرکیت است. هیچ مانعی ندارد که در اینجا غصب مفسده داشته باشد و نماز هم مصلحت داشته باشد. آن که باعث می‌شود نماز در زمین غصبی فاسد باشد بنابر امتناع اجتماع امر و نهی این هست که نماز و غصب امر به نماز و نهی از غصب هر دو نمی‌توانند باعثیت داشته باشند. در مرحلة باعثیت و محرکیت اینها با همدیگر تنافی دارند. باعثیت و محرکیت نهی برای شخص عالم است. برای شخص جاهل این باعثیت و زاجریت ندارد.

این نکته را هم ضمیمه بکنم به نظر می‌رسد که در جایی که شخصی احتمال غصب هم را می‌دهد ولی با یک اصل عملی این احتمال را مرتفع می‌سازد. که اصل عملی اقتضا می‌کند که این غصبش محرم نباشد، یا این مورد غصبی نباشد. حالا برائت را در کبرای حرمت غصب بخواهد جاری کند یا در صغرای غصبی بودن یک مورد بخواهد جاری کند. اصل مرخّص، حالا چه اصالة البرائة، چه استصحابی چیزی اقتضاء کند که این شیء غصبی نیست یا تصرّف در این شیء محرم نیست. اینجا هم به نظر می‌رسد که نماز صحیح باشد چون بنابر صحیح، در جایی که حکم ظاهری جعل می‌شود محرکیت و باعثیت حکم واقعی از بین می‌رود. وقتی محرکیت و باعثیت حکم واقعی به حرمت غصب از بین رفت، مانعی از فعلیت به معنای محرکیت و باعثیت نماز نیست. نماز صحیح خواهد بود.

در بحث ما هم همینجور است. عرض کردم این‌که اگر شک داشته باشد که این ضرری هست یا ضرری نیست، اگر اصل مؤمّنی ترخیص بدهد. نماز خواندن در وضو و غسل را، مثلاً استصحاب عدم ضرر داشته باشد، با استصحاب عدم ضرر، ضرری نبودن این وضو و غسل را اثبات کند، حالا به هر وجهی، حالا نمی‌خواهم بحث که اصل چجوری جاری می‌شود را دنبال کنم. یک اصلی اقتضاء کند که نماز خوان، اصل ظاهری اقتضاء کند نماز خواندن با وضو و غسل صحیح است. مأمور به است. ولی واقعاً این وضو و غسل مأمور به نبوده. در اینجا ما نمی‌توانیم با ادلة وجوب تیمم برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری است بطلان نماز را استفاده بکنیم. البته برای این‌که صحت را استفاده کنیم هم باید دلیل بیاوریم که آن یک مرحلة دیگر است که چجوری اینجا دلیل می‌آوریم، یا دلیل نمی‌آوریم، آن یک مرحلة دیگر است که ما باید ببینیم که بر آن شخصی که چنین هست.

ما می‌توانیم بگوییم آن کسی که تخیل می‌کند که وضو و غسل برایش ضرری نیست این اطلاق ادلة وضو و غسل او را شامل می‌شود ولو این تخیل ضرری نبودن یا عدم لزوم تیمم در حق این شخص با یک اصل اثبات شده باشد. یقین داشته باشد که تیمم در حقش لازم نیست یا یک اصل عملی اقتضای عدم لزوم تیمم و لزوم وضو و غسل را داشته باشد. این اصل عملی اقتضاء می‌کند که این نمازش مأمور با وضو و غسل واقعاً‌ مأمور باشد. این مانعی ندارد. به نظر می‌رسد که از این جهت، این تقریبش این هست که بگوییم اینها صحیح است.

اینجا یک بحثی را عرض بکنم.

در جایی که مثلاً مولی آب می‌خواهد، عطشان است. غرض اوّلیة مولی تعلّق گرفته است به ارتفاع عطشش. غرض اقصای مولی تعلق گرفته به رفع عطشش. این رفع عطش از هر طریقی باشد. مولی چون احتمال می‌دهد یا می‌داند که اگر امر نکند به مکلّف، یا حتماً یا احتمالاً به آن غرضش که رسیدن به آب هست نمی‌رسد. بنابراین می‌آید به مکلّف امر می‌کند. می‌گوید که برای من آب بیاور. انگیزة مولی از این‌که ای عبد من برای من آب بیاور و غرض از این تکلیف این نیست که آب آوردن تحقق پیدا کند ولو آب آوردنی که امر مولی در سلسلة عللش نیست. طبیعتاً آن آب آوردنی که امر مولی در سلسلة عللش هست، آن آب آوردن غرض از امر شارع است. ولی اگر آن غرض اوّلیه حاصل شود، از راه دیگری. مولی به دلیل این‌که احتمال می‌داده که آن غرض اوّلیه حاصل نشود، امر کرده است برای من آب بیاور. ولی بدون امر مولی هم کس دیگری که مأمور به نبود، مأمور نبود، آن آب آورد. یا تصادفاً تخیل نمی‌کردند که الآن به یک چشمة آب گوارا برسند، در مسافرت هستند. به یک چشمة آب گوارا رسیدند. آب در دسترس مولی قرار گرفت، اینجا نه این‌که غرض از تکلیف حاصل شده باشد. نه، غرض اوّلیه چون حاصل شده است، در نتیجه تکلیف از بین می‌رود. به یک معنا این را اوائل صوم حاج آقا مفصل بحث کردند. آن این است که نتیجة این بحث این است که تکالیف به یک معنا همه‌شان واجب مشروط هستند. تکلیف مشروط است به این‌که متعلّق تکلیف از غیر طریق امر حاصل نشده باشد. اگر متعلّق امر از غیر طریق تکلیف حاصل شود با تحقق غرض اقصی، غرض اوّلیه قهراً تکلیف از بین می‌رود، از فعلیت می‌افتد. این بحث تفکیک بین فعلیت و فاعلیتی که در کلام آقا ضیا و بعد آقای صدر هست آن را هم ما قبول نداریم، نمی‌خواهم وارد آن بحث‌های تفصیلی این بحث بشوم.

این مقدمة بحث را داشته باشید.

من یک موقعی خدمت حاج آقا عرض کردم که با توجه به این نکته‌ای که شما بیان فرمودید و به تفصیل توضیحش دادید در بحث تعبدی و توصلی ما باید اصل را تعبدی بدانیم به یک معنا. یعنی به این معنا اصل را تعبدی بدانیم چون ما می‌دانیم که تکلیفی که شارع کرده است، آن غرض از تکلیف تحقق مأمور به هست از طریق امر. اما تحقق مأمور به که از طریق امر نباشد آن غرض امر نیست. بنابراین ما در واقع احتمال می‌دهیم این تکلیفی که شارع متوجه من کرده است به خاطر تأمین غرضش ساقط شده باشد. احتمال تأمین غرض می‌دهد. با مجرد این‌که من احتمال بدهم غرض شارع حاصل شده باشد که نمی‌توانم دست از تکلیف، شک در حصول غرض مولاست و احتمال بدهم نمی‌دانم که آیا حتماً باید از طریق این تکلیف غرض مولا تأمین بشود. یعنی در واقع احتمال می‌دهم که غرض مولی حاصل نشود، بدون آوردنش به قصد همین امر. چون احتمال می‌دهم شک دارم در این‌که غرض مولی به وسیلة غیر امر حاصل می‌شود یا حاصل نمی‌شود. ما علم داریم یک تکلیفی اینجا هست، نمی‌دانیم این تکلیف بدون آوردنش به انگیزة امر و به قصد امر و به داعی امر غرض اوّلیه‌اش حاصل می‌شود یا حاصل نمی‌شود. در واقع اگر یک جایی یقین داشته باشیم که غرض اوّلیه اوسع از غرض امر است، این بیان نمی‌آید. ولی اگر احتمال بدهیم غرض اولیه‌اش به اندازة همین غرض امر باشد. بنابراین ما باید اصل را همین بدانیم. چون احتمال می‌دهیم که غرض شارع بدون آوردن تکلیف از طریق امر حاصل نشود، شک در حصول غرض مولاست. شک در چیزی هست که تکلیف را ساقط کند. یعنی شک در مرحلة سقوط تکلیف هست، نه در مرحلة ثبوت تکلیف. تکلیفی ساقط هست، نمی‌دانیم این تکلیف با آوردن یک شیء دیگری غیر از مأمور به ساقط می‌شود یا ساقط نمی‌شود. اینجا اصل اقتضاء می‌کند که تکلیف ساقط نشود.

این بیانی بود که قبلاً عرض می‌کردم.

به یک بیان دیگر این را عرض بکنم. این بیانی که گفتیم در مقام اصل عملی بود. یک بیان دیگر این هست که تکلیفی که، هر تکلیفی اگر آن غرض اوّلیه اوسع از غرض امر باشد در واقع تکلیف مشروط است به عدم تحقق مأمور به از غیر طریق امر. یک تقییدی برای تکلیف هست. اطلاق دلیل اقتضاء می‌کند تا وقتی که خود مأمور به را نیاورده باشید تکلیف ساقط نشده باشد. این تقیید خلاف اصالة الاطلاق هست. بنابراین دو تا تقریب اینجا ممکن است ذکر بکنیم برای این‌که هم در ناحیة اصل لفظی، هم در ناحیة اصل عملی ما ممکن است بگوییم اصل تعبدی بودن است به معنای این‌که اصل این هست که ما مأمور به را از طریق امر بیاوریم. حصه‌ای از مأمور به که به وسیلة امر تحقق پیدا می‌کند تنها آن حصه غرض مولی را تأمین بکند. اما این‌که حصة دیگری هم غرض مولی را تأمین بکند، این بگوییم اصالة الاطلاق اقتضاء می‌کند که چنین نباشد، اصالة الاحتیاط هم همین نتیجه را ازش می‌توانیم بگیریم. این دو تا تقریب.

آیا این دو تا تقریب آیا درست هست یا درست نیست، الآن به بحث‌هایی که یک جایی اصالة الاحتیاط هست، یک جایی اصالة الاحتیاط نیست، نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم.

ولی حاج آقا نکته‌ای را بیان می‌فرمودند. آن نکتة حاج این بود که جایی که شارع به یک متعلّقی امر می‌کند ظاهر عرفی‌اش این هست که خود آن متعلق مطلوب اوّلیه هست و این تضییقی که اگر از ناحیة امر هست، آن تضییق در ناحیة ملاک که اوّلیه نیست. آن ملاک اوّلیه موسّع هست، این امر به دلیل تضیّق، یعنی امر به دلیل این‌که خودش توانایی‌اش محدود هست فقط یک مقداری از این غرض اوّلیه را می‌تواند تأمین بکند. ولی عرفاً اگر به کسی گفتند که اگر شارع به یک نفر گفت من آب می‌خواهم ازش فهمیده می‌شود آب خوردن مطلوب واقعی هست. اما آب خوردن از طریق امر این خلاف درک عرف هست. یعنی عرف فقط از تکلیف، مکلّف بودن شخص را درک نمی‌کند. این‌که یک غرض اوّلیه‌ای وجود دارد و آن غرض اوّلیه تعلّق گرفته است به مطلق آب آوردن، آن یک مفاد عرفی دلیل است. تا حدودی شبیه بیان اطلاق ماده‌ای هست که مرحوم آسید محمد فشارکی قائل هستند و مرحوم نایینی و بعضی از آقایان دیگر آن را دنبال کردند. که اطلاق ماده اقتضاء می‌کند که نفس ماده‌ای که متعلق امر قرار گرفته است، این ماده محصّل غرض اوّلیه باشد. غرض اوّلیه تعلق گرفته است به مطلق آب آوردن، نه خصوص آب آوردنی که از طریق امر آن آب آوردن حاصل بشود. یک ادعای ادراک عرفی هست، بعید هم نیست این ادعا صادق باشد. حالا در همه جا می‌توانیم این ادعا را قائل بشویم یا همه جا نمی‌توانیم قائل بشویم خودش محل کلام و حرف و حدیث هست، من این را فعلاً به نحو فی الجمله این بیان به نظر بیان تامی می‌آید.

در ما نحن فیه هم این‌که شارع مقدس تیمم را جعل کرده است برای کسی که وضو و غسل برایش ضرری هست. ولو امر به تیمم تنها در حقی فعلی هست، در حق کسی فعلی هست که وضو و تیمم به ضرری بودن وضو و تیمم علم داشته باشد، لا اقل احتمال ضرری بودن وضو و تیمم را بدهد و اصل نافی بر ضرری بودن وضو و تیمم در حقش جاری نشود، تنها در حق او امر به تیمم بالفعل هست. ولی عرفاً از این استفاده می‌شود که امر به تیمم یک وسعت بیشتری دارد. بنابراین امر به تیمم در حق تنها کسی که به وضو و تیمم علم داشته باشد، در حق او ملاک ندارد. امر به تیمم در یک حق گسترده‌تری ملاک است. ملاک تعیینی به تیمم تعلق گرفته است. بنابراین نماز شخصی که وضو و غسل برایش ضرری باشد ولی او نمی‌دانسته است با این بیان ممکن است بگوییم باطل است. این یک بیان برای این‌که بگوییم در ظرفی که وضو و غسل ضرری بودنش مجهول باشد نماز باطل است.

یک بیان دیگری ما ممکن است اینجا جاری بکنیم، آن بیان این هست که ما بگوییم «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» این امرش، امر ارشادی است، نه امر مولوی. در واقع می‌خواهد بگوید برای کسی که وضو و غسل برای او ضرری است، تیمم شرط صحت نماز است. ارشاد به شرطیت تیمم برای کسی است که وضو و غسل برای او ضرری باشد. اگر امر را ارشادی دانسته‌ایم، امر ارشادی دیگر آن بحث‌ها همه در صورتی بود که «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» امرش امر مولوی باشد. ممکن است ما بگوییم این امر، امر ارشادی است.

البته این تقریب دوم خیلی روشن نیست. ما ممکن است بگوییم در این‌که «**تَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» امرش، امر نفسی نیست، بحثی نیست. ولی این امر می‌تواند امر مقدمی باشد. امر مقدمی هم یک نوع امر در مقام تحریک و بعث است. ولی بعث برای کسی که می‌خواهد نماز بخواند. در واقع می‌گوید ای کسی که می‌خواهی نماز بخوانی باید این کار را انجام بدهی. من تو را تحریک می‌کنم به انجام وضو و غسل. یعنی امر غیری به یک معنا هست. امر غیری هم امری است برای ایجاد باعثیت و محرکیت و همان تقریبات قبلی که عرض کردیم اینجا می‌آید. «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» این امر در طول امر غیری ارشادیت استفاده می‌شود. یعنی به این معنا چون شارع می‌خواهد بگوید کسی که نماز می‌خواند باید این کار را بکند، ما می‌فهمیم که شرط صحت نماز تیمم هست. برای کسی که وضو و غسل برای او ضرری است. شرط صحت نماز تیمم بودنش این را از این امر غیری استفاده می‌کنیم. چون اگر شرط نبود شارع امر نمی‌کرد. این امر کرده ما می‌فهمیم که تیمم شرط صحت نماز برای کسی است که وضو یا غسل برای او ضرری باشد. یک مقداری بستگی دارد به این‌که این امر را ارشادی بگیریم یا امر را مولوی مقدمی بگیریم، مولوی غیری بگیریم. به نظر می‌رسد ما دلیلی بر ارشادیت نداریم، ظاهر «**فَتَيَمَّمُوا صَعيدًا طَيِّبًا**» این هست که در مقام بعث و زجر هست و این‌که صرفاً بخواهیم آن را یک امر مقدمی بگیریم این وجهی در موردش به نظر نمی‌رسد.

علاوه بر این‌که ممکن است ما بگوییم حتی در جایی که امر غیری هم باشد، حتی در جایی که ارشاد هم باشد، ممکن است در بحث ارشاد هم اشکالی مطرح کنیم، ارشاد هم نمی‌تواند.

ارشاد، اینکه اینجا تیمم شرط وجوب نماز، یعنی در واقع اینجا می‌خواهد بگوید آن چیزی که به گردن شما واجب است، شرط صحت نماز نیست، شرط نماز مأمور به است. یعنی می‌خواهد بگوید نماز مأمور به باید با تیمم باشد. برای کسی که متوجه نیست که وضو و غسل برایش ضرری است، صلّ مع التیمم نمی‌تواند باعثیت داشته باشد. این‌که شما شرط هم می‌گیرید، یعنی می‌خواهید بگویید که در حق کسی که غسل یا وضو برای او ضرری هست این مأمور به نماز با تیمم است. اگر مأمور به نماز با تیمم باشد باید نماز با تیمم برای او محرکیت داشته باشد. در حالی که این شخص خودش را وضو و غسل را برای خودش ضرری نمی‌داند در نتیجه صلّ مع التیمم برای او باعثیت ندارد. به نظر می‌رسد امر را هم اگر ارشادی بگیریم ارشاد به صحت نباید بگیریم. ارشاد به واجب باید بگیریم، دوباره اشکال برمی‌گردد که محرکیت و باعثیت برای کسی که به موضوع دلیل واقف نیست وجود ندارد، باید موضوع یک حکم برای شخص، مورد التفاتش باشد، اقلاً احتمالش را بدهد و اصل مؤمنی نسبت به آن برای مکلّف محرکیت و باعثیتش را از بین نبرده باشد.

بنابراین این تقریب تمام نیست، اگر بخواهیم تقریب را تمام بکنیم با همان تقریبی که حاج آقا بیان فرمودند بحث را دنبال کنیم، حالا آن تقریب را اگر کسی یک ادعای فهم عرفی هست. اگر کسی آن فهم عرفی را قبول کند فبها و نعم، اگر قبول نکند باید بگوییم که نماز با غسل و وضو برای کسی که خیال می‌کند که غسل و وضویش ضرری نیست، ولی واقعاً ضرری است این نمازش صحیح نیست. ولی به نظرم بیان حاج آقا بیان تامی است، بنابراین به نظر می‌رسد برای کسی که وضو و غسل برای او، وضو و غسل ضرری بودنش واقف نیست، این نمازش باطل هست.

یک مکمل‌هایی این بحث دارد، ان‌شاءالله در جلسة آینده صحبت می‌کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان